

212
79



212

79

تخف طرفه بیان قید ی	کیم نیت تخف عیان قید ی
فارسی لفظ ایلا ترتیب	نثر ایلا نظم فی مرکب اتیب
بلکه فرق اربعین چقا رغالاً	اربعینی چقا رد کی سیم نلاً
اربعین دین چو گل گل شهود	آبتی لارا انداشت مقصود
عاری ایدی بولعظ دین ترک	فارسی انار ایلا بان ترک
بولماغایلا بوج نفع دین عاری	ایستادیم کیم بوج نفع باری
اول اجازت برد عیلا باب	مین دیما کنی چو مد عیلا باب
برود عاقیداستجاب ایدی	مد عیسی باری ثواب ایدی
کوز تو آردین برون تمام تمیم	برای کی کون که است تمام تمیم
کیم نبی شهبه عیفا پرور زمزمین	بار ایدیم که شاه شهبه زمین
ایلا عای کونکلیکا اثر باری سوز	اولکه اوراق ارکه لغای کوز
نظم دین داعی باغی بونوی	نثر دین داعی بره ورنوی
آنکلا بولغای محمدتکی شفیع	بو کون اوسا حریفیلا رکطیع

اسلم من اسلمون من میں ولنا

جائی
اسلم من اسلمون
کہ چھ جائی بود کہ علم

کہ بہر جائی بود کہ علم
باش ز قزاق و غل و سلم

فایا
کیم مسلمانخ ایسا دعوی تو
چنین ہیں کہ فدا قیل و جلالار

اول مسلمان و در کہ سلم دو
نیلی ای کیب بن مسلمانار

خصلت الایم معانی مؤمن اسلم و سواق

جائی
صرف کنان غل کی جو زور
راہ ایمان کہ کمری سپوی

ز انکہ با ایسے معنی با ہم
نشو بہر سبب شک و برقی

نویا
مؤمن پر ایسا کہ قلیب فانی
ایک پلار و شکر اول کچھ

نیلی کہ تینکری کی معنی
بخش بود جو قلیب و کچھ

شکر بنام او تشبیه خصلت او بحر طول الال

جای
آدمی را از پیری دنیا می خرد
کیست او چون شود و صفت
عصر جمع مال و طول مال

نوایا
آدمی را از هر چه در او
قانونیان ساری با چه تشبیه
ای فغنی کیست که دور
پیری عصر مع بر بی طول مال

منم پیشکر انسانم پیشکر

جای
بمقامت ز دست بر سر
بیداران شکر گویی پای
کلی شکر خدایم که
تارک شکر ایندگان خدای

نوایا
اولد خالق شکر دریا اول
شازادان شکر که یک خلاقین
کلی غمخوش شکر نمی بجای
اولد غمی ای شکر خلاقین

من لا یرحم الناس لا یرحم الله

همی که مردم را بر سرش
 در رحمت نغیر از خود نکشاید
 آنرا که بر او کسی نبخشد
 آنرا که را رحمت نبخشد

نویاید
 طمع قلبی که
 اول ولاق که برین ایچا رحمت
 آنرا که بر او استغفر رحمتیں
 آنرا که ایلامی که بر او رحمت

الذیاء ملعونۃ و ملعون ما فیها الا ذکر الله تعالی

همی که لعنت است بر او
 و بر هر چه است در او
 جز ذکر خدا که صاحب نکر
 هر دو عالم رحمت است اولی

نویاید
 بی و بر سر نازده و در او بود
 بولدی قیامت که ز قناری
 غیرت که می آید و در او
 بیخبری قیامت که ز قناری

لعن عبدالدنيا لعن عبدالمعصوم

جای
که پرستش آفتاب حیرت حق
شمال زوره زوره عیب کم
بادازان دور نبین و نیاید
بادازان دور نبین و در کرم

نویاید
رحمت آزاده غدا اول آفتاب
وینا دور همین جوی تو نون
یکی لغت نکاله قول بولنای
خواه وینا دور خواه در کرم

دم علی الطهارت یوسع علیک الرزق

جای
ای که آزاده کی است شب و روز
مقامت تو ز یاد و شنود
جی طهارت بسیار تو
روزی تنگ تو گشاده شود

نویاید
که شمشیر طهارت یک بوی
آری جی قاقچه کی اول سوزین
عاشق اول سبک سبک زنی
عاشق اول سبک سبک زنی

لا یبلغ المؤمن من حبه احد من

جای
یک از وی است که در پیش او
مهرش در جهات گوناگون

ز آنکه هر که دو باره مؤمن را
کنزد و از او چیزی سوراخ

نویسد
ای که بر شیش تی مؤمنان بین
از او زیاده ای

بزرگتر مؤمنی نشیند پس هرگز
بزرگتر کسی در میان ای می آید

الوعت وین

جای
از او هر چه بگذرد زبان
عیب باشد و در ایمان کردن

و عیب بزرگتر که قرض است
نقض باشد او ای آن کردن

نویسد
ای که بر کیمیا و عیب قیدی
شمرده او در عهد خود و فایده ای

و عیب کم قیدی که در مؤمن
نقض و در قرض نداد و ایامات

المجاپس بالامانه

جای
ای شده عزم مجا پس از
از مبر عجبی اما نیت تست
کمن فشتای از عجب کس
زاد افشای آن خیا نیت تست

نویا
قایی عجبی که شمشیر کمان
پیکیل اوله بر سنجیا نیت و
کرانی اوز کا سردا شمشیر کمانک
اول نیت غمبول خیا نیت و

استشامون

جای
که در مصلحت این توش
که چو باش امان وی زمین
چون سان دارو آنچه مصلحتیست
خانشان از وی شمع زمین

نویا
که مگر شمشیر بر او نمیست
متر تر امان از این است
که ای شوردی بی صلیح زمین
او زنی قویب یکدیگر است

اسطاح براح

جای
 سودا که برایت زاریه توین
 دست بخشش کنی بحب توین
 سودا که خون منم تین فرود
 به او از خدای است شیخ

نوایه
 مال من بل ایام سودا که تریا ناسک
 عاقبت چون دایم ایام بود بود
 اسرار غافل بود که کند لک شکیب
 سنجیده بود با دروین شکیب بود

الدین شین الدین

جای
 شکر به مال منیب
 هر که خواهم کمال به دروین
 پیغمبره توین که منیب منم توین
 تا که به جمال پیغمبره توین

نوایه
 ای دروین اولع و دروین اولع
 با که از دروین منم توین و توین
 توین دایم چون منم توین
 با که از دروین منم توین و توین

القائمة كثر الصمى

جانی صاحب عرض از خوان کرم
فیض حسان بنیب سرور

تقاضت کرایگان نجیبیت
کریا پیمان بنیب سرور

نوابی صاحب کجیل اول غم بنیب سرور
صدو عاقبت ایسان بنیب سرور

تقتضت کراول ایورالی
کریا پیمان بنیب سرور

نوم اصیب تومع الرق

جانی ای کربش کرب روزی ا
جمع نوبت بنیب سرور

نوم اصیب تومع الرق
نوم اصیب تومع الرق

نوابی صاحب کجیل اول غم بنیب سرور
صدو عاقبت ایسان بنیب سرور

نوم اصیب تومع الرق
نوم اصیب تومع الرق

اوه ساته لمن

جانی
کلی نعمت کی شری شود و کلمه پود
پوان نرسند و در روی

نغمه با جود
افست از غم نرسد از غمت نیست
افست از غم نرسد از غمت نیست

نویاید
بر سر شمع غار عقیقی قیاس کعب
نست از کعبه ریل نما نیک نما

نیک جیم اول شکیما آفت دور
یو کجا منت و یک جان نیکما

اسعد من وعظ الغیر

جانی
بخت نیک یکدیگری بزر
شک بر بختی که در آن

مختری روزگار از این
پند یک روز بخت و در آن

نویاید
ایمانی که یک ایلات پود
اوله و بختی قلیدی شفقت نند

که کند آدی یکدیگر نین
آن بختی که بر روز سعاد و نند

کفی بالمرآثان ان یحدث بكل ما سمع

هر چه از آینه
ببیند هر چه
از مقرران است بیرون

هر چه از آینه
ببیند هر چه
از مقرران است بیرون

هر چه از آینه
ببیند هر چه
از مقرران است بیرون

هر چه از آینه
ببیند هر چه
از مقرران است بیرون

کفی کموت و عظام

هر چه از آینه
ببیند هر چه
از مقرران است بیرون

هر چه از آینه
ببیند هر چه
از مقرران است بیرون

هر چه از آینه
ببیند هر چه
از مقرران است بیرون

هر چه از آینه
ببیند هر چه
از مقرران است بیرون

خیر الناس من نفع الناس

جانی
 که بر مردم بهتر کن
 کسیست که
 که او را زودتر برین کن
 که
 که بر مردم بد کن
 کسیست که
 که او را زودتر برین بد کن

نویاید
 خلق را از خیر شایسته
 کسیست که
 که او را زودتر برین شایسته
 که
 که بر مردم بد کن
 کسیست که
 که او را زودتر برین بد کن

ان الله يحب التائبين

بجای
 خدا دوستدار است
 کسیست که
 که او را زودتر برین
 که
 که بر مردم بد کن
 کسیست که
 که او را زودتر برین بد کن

نویاید
 تقصیری بود
 کسیست که
 که او را زودتر برین
 که
 که بر مردم بد کن
 کسیست که
 که او را زودتر برین بد کن

تخم ادواتجا بوا

جای
دوستی منزه پست و غمخوار است
نما از منزه سوی پست پدید

بهدا یا کنسید او دوست
تا بجز انج سید دوست پدید

نویا
دوستی است که با او دوستی
بهره آید تا جانی و عیبی

خود جازده عطش آب را
دوستی شوق شوق پدید

تجاری

طلب بوخیر عن حسن الوجوه

جای
بر او خیر روی منزه است
و چون پیوستی بر او آب

تا از ان شکر و حبت و
بهر او پدید شکر پدید

نویا
ای که هر چه او بخواهد
بخی بود که در این است

تا که از شکر و حبت و
که با کسی در این است

زر عباتر و وجا

بهر میان دست اگر که
 هر چه بود در تنی بسیار
 ز اتفاق و در هم چنان
 شرف که با کلمات افزاید

غویا
 بر بزمین و در تنی اگر که
 که بود در تنی بسیار
 شرف و در تنی بسیار
 صلح و چون از زود او دلگیر

طوبی لمن تغل عین عمرو الناس

بهر
 ای شوخ که در جیبی فزین
 شوخی هرگز دران کرد
 عیب پوشی من دل و
 او به عیب دیگران کرد

غویا
 ای شوخ او که عیب کوراک
 یوز نرسد و در آستین آبغای
 نمی نوزد عیبی بی پاره
 از حال غمی که چون آبغای

لغنی ایساں ممانی ایدی الناس

جہی
 کہہ گوتہ او تو انگری بی بی
 کہ تو انگری دی او تو سرست
 باز شست شست است انگری
 کہہ گوتہ شست و پیرت

نویا
 ای بی بی ممانی ای کی بی بی
 ہرگز کہہ گوتہ ممانی ای کی بی بی
 بوغ نام بس کہ غنق ممانی کی بی بی
 تو گتہ ممانی ممانی ممانی ممانی

من حسن الاسلام المترک مالایعینہ

جہی
 کہہ گوتہ وہاں ممانی
 شہر ممانی تو جوان ممانی
 زانچہ تو ممانی ممانی
 زانچہ تو ممانی ممانی

نویا
 کہہ گوتہ ممانی ممانی
 ہر زمان او ممانی ممانی
 کہہ گوتہ ممانی ممانی
 ممانی ممانی ممانی ممانی

ليس لشد ابيخبر عما شاك الذي ملك الغضب

چو بگویند نیت آنکه در شکی
 بیوان و کرد ب نیندازد
 نفس آواره از بون سازد

ولیا
 ایوان سلیمان که از قدسین
 بر رخ زار المیسان بون قینای
 بیوان آنی که تیره غضب
 نفس آواره ز بون قینای

ليس الغنى عن كثر العرض الغنى عن الفرض

چو بگویند که بود که با
 کما پرواز و چاره ساز بود
 از زرد و مال بی نیازی بود

ولیا
 با بی بیای که مال کشیدین
 که در کای فاقه طلب نخبین
 آنی که بیست خدای میبشیران
 نفس آواره ز بون قینای

الحرم النظمین

جلی
 علم آن کس در هر وقت
 در حق خلق با جان باشد
 در هر کس که در آن باشد
 که هر کس در آن باشد

جلی
 علم باعث دور و نزدیک
 ایشان را بری بر جان لغای
 و ایمان است یا تیا را تکسیم
 کید لادین برب اراغ لغای

الحرم النظمین

جامی
 ای که از نسیه بود او شنید
 که ترا علم دین بود معلوم
 مستعد از آن مشو که نه
 مستحق از آن که محسوم

نظامی
 ای که دستم در نسیه که کج است
 علم دین از نسیه بود معلوم
 که شایسته او را که نسیه غیبی
 یا که نسیه است یا نسیه غیبی

الکلمة الطيبة صدوقه

جای سخن کوی با سایل
کز با است نیردی صدوقه

ز انکه دردی اهل حاجت است
قولش از مقول صدوقه

نویای
نخچی سوز بر حاجت ایزین سوز
بر اسانگشتی طیعی صدوقه

نی و چون کیم رسول قلی پلا
نخچی سوز بار و آرایا کیم صدوقه

کثرة الضحک تفتت القلب

جای خرم آن کس بر زنده دلی
بیز خنده را بسبب نای

سخن کم کج سخن ببار
سود دل زنده را بسبب نای

نویای
اگر کوی کمال کیم اولایا میرین
زنده دل از نوحه کوی کوی شیرین

مونی کوی کیم بیلدی نکللی پلا
کولایا کوی اولایا کوی شیرین

